

آینه‌ای از دمشق

هنری پک

درآمد: در جنگی که هنوز به پایان نرسیده، دو نویسنده‌ی سوری-انگلیسی از داستان‌ها و زندگی‌هایی روایت می‌کنند که در این میانه گم شده‌اند. آینه‌های شکسته‌ای که فراسوی خرابه‌های سوریه، تصاویر زندگی مردمان را باز می‌نمایند.

چگونه می‌توان تاریخ جنگی در حال وقوع را نوشت؟ زمانی که نوشتن را به پایان می‌رسانید، ممکن است سوژه‌های فصول اول تغییر موضع داده یا کشته شده باشند. هنگامی که کتاب چاپ شود، آخرین رویدادهایی که در آن آمده دیگر قدیمی شده‌اند. در ماه‌های (یا سال‌های) آتی، پیش‌بینی نادرست درباره‌ی عاقبت جنگ می‌تواند کل استدلال شما را زیر سؤال ببرد.

رابین یاسین-قصاب و لیلیا شامی در رابطه با مناقشه‌ی سوریه، این چالش‌ها را پذیرفته‌اند تا به دو نیاز مهم‌تر پاسخ دهند: مستندسازی و فهم. کتاب آنها، **کشوری در حال سوختن: سوری‌ها در انقلاب و جنگ**، به مستندسازی و تشریح بازیگران قیام سوریه می‌پردازد. یاسین-قصاب و شامی از همان ابتدای کار و با گفتن این که «دقیق‌ترین تصویری که از سوریه می‌توانیم داشته باشیم این است که آن را مجموعه‌ای از ۲۳ میلیون فرد بدانیم»، تلاش دارند تا از افتادن در آن دام‌های روایی که مشخصه‌ی برداشت‌های متداول درباره‌ی سوریه است، اجتناب کنند. آنها می‌خواهند نقش افرادی را پررنگ کنند که برای کشور خود طرح‌هایی بدیل فراهم آورده‌اند، اما کسی داستان آنها را نمی‌داند.

آنچه این کتاب را از سایر گزارش‌ها درباره‌ی سوریه متمایز می‌کند، بررسی دقیق این مسئله است که چگونه تولیدات فرهنگی و فکری در طول این مناقشات تحول پیدا کرده است. شامی و یاسین-قصاب گزارش دقیقی از افزایش ناگهانی آفرینش هنر، موسیقی، و ادبیات -حوزه‌هایی که تا همین اواخر به نخبان تعلق داشت- فراهم می‌آورند. آنها با گفتمان عمومی بی‌سابقه‌ای درباره‌ی مسائل سیاسی مواجه شده، و برای اولین بار شاهد افزایش چشمگیر مجله‌ها، روزنامه‌ها، و برنامه‌های رادیویی مستقل‌اند. بین شهرهایی که پیشتر بدنام بودند یا اصلاً شناخته شده نبودند، اینک همبستگی به وجود آمده است؛ امری که تلاش‌های دولت برای ملت‌سازی هیچ‌گاه نتوانسته بود آن را محقق سازد.

^۱ هنری پک، هماهنگ‌کننده‌ی ارشد دفتر مشاور حقوقی است و در زمینه‌ی زندگی خصوصی و آزادی اینترنت فعالیت می‌کند. وی فارغ‌التحصیل رشته‌ی روابط بین‌الملل از دانشگاه براون است. آنچه می‌خوانید برگردان و بازنویسی نوشته‌ی زیر به قلم او است: Henry Peck, [Mirror from Damascus](#), Guernica, 22 September 2016.

استراتژی رژیم اسد این است که با تهدید، زندانی کردن، یا مرگ از دست فعالان مدنی خلاص شود. این کتاب روایت‌گر خشونت‌های باورنکردنی است: شکنجه، بمب‌های بشکه‌ای، محرومیت، و گرسنگی (زنی از ساکنان غوطه‌ی شرقی می‌گوید «گرسنگی از همه‌ی سلاح‌ها مؤثرتر است»).

شامی و یاسین-قصاب هر دو در انگلستان بزرگ شده‌اند و والدینی سوری-انگلیسی دارند، و اکنون در اسکاتلند زندگی می‌کنند. پیش از نوشتن این کتاب، شامی به مدت ۱۵ سال به عنوان فعال حقوق بشر در سوریه و اطراف آن مشغول به کار بود. فعالیت او در جنبش‌های ضداقتدارگرا باعث آشنایی او با افرادی شد که بعدها در خط مقدم قیام‌های سوریه قرار گرفتند. یاسین-قصاب رمان‌نویس و از کارشناسان رسانه‌ای آشنا به منطقه است. اغلب اطلاعات دست اول آنها حاصل مکاتباتشان با فعالان سوری از طریق فیسبوک و توئیتر است.

تا چه اندازه قیام سوریه برای شما پیش‌بینی‌پذیر بود؟

رابین یاسین-قصاب: من غافلگیر شدم. شرم‌آور است! زمانی که انقلاب تونس در حال وقوع بود، گاردین از من پرسید که آیا در سوریه نیز انقلابی به وقوع خواهد پیوست، و جواب من این بود که «نه، امکان ندارد!» و دلایل خودم را مطرح کردم. روزی که این مطلب منتشر شد، فردی به نام حسن علی عقله در حسکه خود را به آتش کشید. با این کار چیزی آغاز نشد اما چند روز بعد اولین تظاهرات برگزار شد.

لیلا شامی: زمانی که بهار عربی آغاز شد من در فلسطین بودم. یاد می‌آید با دوستانم در این باره صحبت می‌کردیم، به آنها گفتم پایان اشغال فلسطین زودتر از تظاهرات در خیابان‌های دمشق اتفاق خواهد افتاد. اما زمانی که قیام شروع شد، پیش‌بینی می‌کردم که دولت با همین بی‌رحمی‌ای پاسخ بدهد که اکنون می‌بینیم. اما رابین و بسیاری از سوری‌ها هنوز امیدوار بودند که بشار دست به برخی اصلاحات بزند.

رابین یاسین-قصاب: از همان اول آشفته شدم، اما شنیده‌ام که بسیاری از مردم در سوریه تا قبل از سخنرانی اسد در مجلس مردم بودند. در آن سخنرانی او نظریه‌های توطئه‌ی خود را مطرح کرده و اعلام کرد که آماده‌ی جنگ است. آن موقع بود که فهمیدم قرار است شرایط خیلی سخت بشود. البته اکنون که به گذشته نگاه می‌کنم، فکر می‌کنم در ۲۰۰۸، ۲۰۰۹، و ۲۰۱۰ نشانه‌هایی وجود داشت که نشان می‌داد چیزی در حال وقوع است: اصلاحات نئولیبرال، مردم هر روز در مانده‌تر می‌شدند، و فقر در حال گسترش بود.

اشاره کردید که اولین سخنرانی بشار اسد بعد از اعتراضات اولیه، رویدادی تعیین‌کننده برای قیام مردم بود. دلیل محبوبیت او تا پیش از این رویداد چه بود؟ چرا از او انتظار اصلاح داشتند؟

لیلا شامی: قبل از آغاز قیام، بسیاری از سوری‌ها خبر نداشتند در سوریه و تحت حکومت بشار چه خبر است؛ از وسعت دستگیری‌های سیاسی و سر به نیست کردن‌ها و از وسعت شکنجه بی‌خبر بودند.

رابین یاسین-قصاب: مردم به دو دلیل بشار را باور داشتند. دلیل اول فضای امنیتی منطقه بود: در حالی که آمریکا وارد عراق شده بود و هدف بعدی احتمالاً سوریه بود، سوری‌ها فکر می‌کردند هر چند او واقعاً می‌خواهد تغییر ایجاد کند اما به علت این وضعیت دشوار نمی‌تواند. دلیل دوم این بود که مردم فکر می‌کردند او می‌خواهد تغییر ایجاد کند اما اعضای گارد رژیم قبل مانع او می‌شوند. حالا خیلی ساده لوحانه به نظر می‌رسد اما به یاد می‌آورم وقتی اعتراض‌ها شروع شد، مردم می‌گفتند این به او کمک خواهد کرد، او می‌تواند به گارد قدیمی بگوید «ببینید، مردم راضی نیستند. همانطور که همیشه گفته‌ام، ما باید تغییر کنیم.»

گردش اطلاعات درباره‌ی این دوره‌ی استثنائی در منطقه چگونه است؟

رابین یاسین-قصاب: فکر می‌کنم در جهان عرب آگاهی درباره‌ی اتفاقات جاری افزایش پیدا کرده است. البته هنوز برخی عوامل، ابهام به وجود می‌آورند. مثلاً همه می‌دانند که الجزیره معمولاً مسائل را به نفع اخوان المسلمین تفسیر می‌کند.

پیش‌زمینه‌ی تاریخی نیز عاملی دیگر است. تا همین اواخر، بسیاری از رویدادهای جهان عرب محصول توطئه بود: توطئه‌های امپریالیستی (مانند توافقنامه‌ی سایکس-پیکو) یا توطئه‌هایی که از کودتاهای نظامی و احزاب پوشالی حمایت می‌کرد. این به آن معنا بود که به نظر می‌رسید از دست مردم کاری ساخته نیست.

بنابراین عجیب نیست که اعراب اغلب به مسائل از منظر دسیسه و توطئه نگاه می‌کنند. در سال ۲۰۱۱، همه چیز تغییر کرد- پیشتر نشانه‌هایی وجود داشت اما از ۲۰۱۱ مردم به خیابان‌ها آمدند و به طور مستقیم وارد عمل شدند، و در بعضی موارد برای تأثیرگذاری مستقیم بر آنچه در کشورهاشان در حال وقوع بود، اسلحه به دست گرفتند.

ارزیابی شما از پوشش رسانه‌ای سوریه توسط رسانه‌های غربی چیست؟

رابین یاسین-اسحاق: مسئله‌ی پیچیده‌ای است. برخی از روزنامه‌نگاران بسیار حرفه‌ای و شجاع عمل کرده‌اند. بسیاری از آنها جان خود را در این راه از دست داده‌اند. در همین حال، فکر می‌کنم تفسیرهای واقعاً نادرستی نیز وجود دارند که در قالب گزارش ارائه می‌شوند. این مسئله دلایل مختلفی دارد. یکی از این دلایل این است که وقتی کسی وارد سوریه می‌شود، روایت کلان خود را دارد و فکر می‌کند نیازی نیست با سوری‌ها صحبت کند یا جزئیات ماجرا را بررسی کند چون فکر می‌کند خودش می‌داند جریان از چه قرار است. برای مثال: وقایع سوریه بخشی از نبرد

دائمی بین شیعه و سنی است، که کاملاً نادرست است. یا اینکه تنها دو گزینه‌ی حکومت امنیتی و جهادگرایی وجود دارد.

و از سوی دیگر شخصیت‌های چپ‌گرایی، مانند چامسکی، وجود دارند که در صحبت‌های خود می‌گویند «از آنچه در سوریه روی می‌دهد اطلاع دارم چون دوست من، پاتریک، من را در جریان امور می‌گذارد»، اشاره‌اش به پاتریک کاکبرن است. نوشته‌های پاتریک کاکبرن درباره‌ی این موضوع فرقه‌گرایانه است. او در کتاب خود مکرراً اسلام‌گرایان سنی را نازی و شیعیان را یهودی می‌خواند. او اپوزیسیون دولت سوریه را این‌گونه توصیف می‌کند: کسانی که برای کوچک‌ترین توهین به مقدسات، به سرکودکان شلیک می‌کنند. این داعش است و نه اپوزیسیون. تا آنجا که می‌دانم، او هیچگاه درباره‌ی شوراهایی که به صورت دموکراتیک انتخاب شده‌اند، روزنامه‌های آزاد، و اموری از این دست صحبت نکرده است. رابرت فیسک، که در دوران جنگ عراق مقاله‌ی خوبی درباره‌ی خطرهای روزنامه‌نگاری متکی به نیروهای نظامی نوشته بود، برای گزارش قتل عام به داریا رفت، در حالی که منطقه تحت کنترل ارتش سوریه بود - ارتشی که قتل عام به دست او رخ داده بود- و گزارش تبلیغاتی عجیبی منتشر کرد. گزارشی که با مطالب جنین دی جیوانی (خبرنگار)، کمیته‌های هماهنگی محلی حاضر در آنجا، و مردم محلی در تناقض قرار داشت.

ما انتظار داشتیم - شاید از روی خامی - که چپ‌گرایان، افرادی که خود را پیشرو می‌خوانند، کسانی که در کشورهای فریاد می‌زنند که برای دهه‌ها شاهد انقلابی نبوده‌اند و اگر هم انقلابی درست پیش چشمانشان واقع شود متوجه آن نخواهند شد، کمی علاقه و همبستگی نشان بدهند. البته طبیعی است که خیزش‌های مردمی جنبه‌های نگران‌کننده‌ای هم دارد، مانند اسلام‌گرایان واپس‌گرا، مجرمان، و فرصت‌طلبان. این‌ها می‌تواند مردم را فراری بدهد اما از آنها انتظار می‌رفت که تلاش کنند و کسانی را که با آنها مشترکاتی دارند بیابند و با ایشان ابراز همبستگی کنند. اما آنها این کار را نکرده‌اند و در واقع به آفرینش روایت‌هایی کمک کرده‌اند که همبستگی را ناممکن کرده است.

وقتی به گذشته نگاه می‌کنید می‌بینید وضع همیشه همین‌گونه بوده است. کسانی مانند چامسکی و طارق علی، در دوران حمله‌ی شبه‌نسل‌کشانه به مسلمانان بوسنی و کوزوو، به قدری از دخالت آمریکا وحشت داشتند که مدام می‌گفتند «آه، آنچه در بوسنی، یا حتی رواندا و کامبوج، اتفاق می‌افتد خیلی هم بد نیست. بسیار خُب، ممکن است کمی بد باشد اما امپریالیسم آمریکا از همه چیز بدتر است.» او باید برای خود و دیگران اثبات کند که مخالف امپریالیسم آمریکا است، حتی اگر امپریالیسم آمریکا واقعاً دخالتی در وضعیت موجود نداشته باشد.

در کتاب شما من به طور خاص به توصیف پیدایش کانال‌های رادیویی، مجله‌ها، و نشریات علاقه دارم. درباره‌ی بسیاری از آنها چیزی نمی‌دانستم.

لیلا شامی: این از دستاوردهای چشمگیر انقلاب سوریه است زیرا تا پیش از سال ۲۰۱۱، در سوریه هیچ رسانه‌ی مستقلی وجود نداشت. اما از این سال انواع مختلف رسانه‌ها رشدی ناگهانی داشتند. برای مثال، ایستگاه رادیویی

راديو فريش در كفرنبل توسط گروهی از جوانان فعال راه‌اندازی شد و در آن درباره‌ی جنبه‌های مختلف انقلاب، چه مثبت و چه منفی، بحث می‌کنند. به آنها حمله شده، وسایلشان را توقیف کرده‌اند، و خبرنگاران‌شان دستگیر شده و بعد به علت فشار عمومی آزاد شده‌اند.

شهروند-خبرنگاران هم در سوریه فعال اند. هزاران تن از آنها جان خود را به خطر می‌اندازند تا وقایع را ثبت کنند و اطلاعات را به جهان خارج برسانند.

وضع آموزش و پرورش چگونه است؟

لیلا شامی: آموزش دولتی بیشتر برای تلقین ایدئولوژی بعثی و مفاهیمی مانند وطن به کودکان بود. واکنش مردم به این امر بسیار جالب است. برخی آن جنبه‌های تلقینی را از کتاب‌های درسی حذف کرده‌اند. برخی هم تلاش کرده‌اند تا نظامی آموزشی ایجاد کنند که مبتنی بر تلقین ایدئولوژی باشد. اما بسیاری از جوانان خلاقیت‌های فراوانی از خود نشان داده و کل مفهوم تلقین را زیر سؤال برده‌اند. آنها تلاش دارند از آموزش ایدئولوژیک فاصله بگیرند و در مقابل پرورش‌گری را تشویق کنند.

شما از رائد فارس نقل قول کرده‌اید که زمانی که از او پرسیدید اگر می‌دانست چه اتفاقاتی خواهد افتاد، آیا در سال ۲۰۱۱ به اعتراضات می‌پیوست، پاسخ داد، نه «بهای آن بیش از اندازه زیاد بود ... اما اکنون دیگر دیر است. راه بازگشتی وجود ندارد. باید راهی را که آغاز کرده‌ایم تا آخر دنبال کنیم.» با توجه به این که بسیاری از حامیان جنبش زندانی یا کشته شده‌اند، برای ناظری بیرونی تصور این که توانایی و اراده‌ای برای ادامه‌ی راه باقی مانده باشد، بسیار دشوار است.

لیلا شامی: سوری‌ها در خلاء زندگی نمی‌کنند. آنها از بحث‌هایی که در جهان در جریان است اطلاع دارند. کافی است شما نگاهی به پوسترهایی که در كفرنبل به انگلیسی نوشته می‌شوند بیندازید تا ببینید تا چه اندازه آنها می‌خواهند به بحث‌های جاری درباره‌ی این که تنها گزینه‌های موجود، اسد یا داعش است، پاسخ بدهند. آنها می‌خواهند بگویند مسئله انتخاب بین این دو نوع فاشیسم نیست و آنها هنوز به آرمان‌های اولیه‌ی انقلاب وفادار اند.

ارزیابی شما از تلاش‌ها برای برقراری آتش‌بس چیست؟

لیلا شامی: در این مذاکرات نمایندگان شوراهای محلی حضور معناداری ندارند. نباید از یاد ببریم که این افراد تنها نمایندگان سوریه اند که به صورت دموکراتیک انتخاب شده‌اند. زنان و جامعه‌ی مدنی هم تنها حضوری جزئی و نمادین دارند در حالی که باید چهره‌های اصلی مذاکرات باشند.

رابین یاسین-قصاب: دولت‌های اروپایی و آمریکا گاهی به دلایل عمل‌گرایانه با شوراهای محلی همکاری دارند. تنها راه آنها برای کمک‌رسانی به مردم استفاده از همین سازمان‌هایی است که خود سوری‌ها ایجاد کرده‌اند. اما درباره‌ی آن صحبت نمی‌کنند، زیرا شوراهای محلی نمی‌خواهند همه بدانند که آنها از آمریکا کمک دریافت می‌کنند زیرا ممکن است در آن حالت به آنها اتهام بزنند که عامل امپریالیسم اند.

اما در سطح سیاسی باید درباره‌ی این شوراها صحبت شود زیرا این کار به آنها از نظر سیاسی رسمیت خواهد داد، و شاید هم به همین دلیل درباره‌ی آنها صحبت نمی‌شود. در خارج از سوریه کسی چیزی درباره‌ی آنها نمی‌داند. ظاهراً بیش از یک دهه قبل، استقرار دموکراسی در بین اعراب از اولویت‌های آمریکا و بریتانیا بود و این یکی از دلایل آنها برای تهاجم و اشغال عراق بود. البته این کار بیهوده بود زیرا کسی نمی‌تواند برای دیگران دموکراسی ایجاد کند؛ تنها خود مردم می‌توانند. اما در سوریه مردمی هستند که در سخت‌ترین شرایط، در میانه‌ی جنگ، و در حالی که از همه طرف به آنها حمله می‌شود، مشغول همین کار اند. زیرا شرایط انقلابی است و بنا بر دلایل عمل‌گرایانه و برای اداره‌ی جوامع خود انتخابات برگزار می‌کنند و شوراهایی به وجود می‌آورند.

فکر می‌کنم در جهان عرب به نفرین دولت-ملت‌های مرکزگرا دچار شده‌ایم. در واقع، این مشکل کل جهان است. فکر کنم، مسئله‌ای پسااستعماری است. در دوران استعمار، عرب‌ها و دیگران با خود فکر می‌کردند «چرا اروپایی‌ها چنین قدرت باورنکردنی‌ای دارند که می‌توانند بیایند و بر ما مسلط شوند؟ حتماً به این علت است که دولتی مرکزگرا و ارتشی وفادار به مرکز دارند. ما هم همین را برای دوران استقلال خود می‌خواهیم.» اما شواهد نشان می‌دهد که دولت مرکزگرای قوی، مردم و جوامعی قوی به وجود نمی‌آورد. کاملاً بر عکس.

لیلا شامی: تمام ایدئولوژی‌هایی که پس از مبارزات پسااستعماری به وجود آمدند -اسلام‌گرایی، ملی‌گرایی عربی، یا سوسیالیسم- همگی علاقه‌ای افراطی به ایده‌ی دولت مرکزگرای قوی داشتند. انقلاب سوریه از این نظر بسیار جالب است، بسیاری از این ایده‌ها را واقعاً به چالش کشیده است: یا بر مبنای ایدئولوژیک (مانند مناطق کردنشین) یا از روی ضرورت و نیاز به سازماندهی‌های محلی. امیدوارم آنها برای حفظ برخی جنبه‌های این خودمختاری مبارزه کنند.

زمانی که اسد از «خط قرمز» استفاده از سلاح‌های شیمیایی عبور کرد، دولت او با تهدید خود را عملی نکرد. در این باره بحث زیاد شده، به نظر شما آمریکا چه کار باید انجام می‌داد؟

رابین یاسین-قصاب: مهمترین مداخله‌ی آمریکا در واقع زمانی بود که دادن پدافند هوایی به نیروی مقاومت را تو کرد. فکر می‌کنم اگر سوری‌ها می‌توانستند خودشان بخش‌های بزرگی از کشور را آزاد کنند، اگر می‌توانستند از خود در برابر حملات هوایی و سیاست زمین سوخته‌ی اسد محافظت کنند، دیگر آن خلائی که جهادگرایان از طریق آن وارد شدند، به وجود نمی‌آمد و با بحران انبوه پناهندگان مواجه نبودیم. در این صورت، شوراها محلی فقط به فکر بقا نبودند بلکه می‌توانستند بدیلی دموکراتیک به وجود بیاورند. بدیلی که می‌توانست الگوی خوبی برای مردم جهان باشد و از نظر سیاسی به رژیم اسد خاتمه دهد. فکر می‌کنم غیر نظامیان هر جای جهان و هرکس که باشند، وقتی در معرض حمله‌ی نظامی تمام‌عیار و مداوم قرار داشته باشند، حق دارند از خود دفاع کنند.

درباره‌ی مداخله‌ی خارجی: اگر منطقه‌ی پرواز ممنوع وجود داشت من با دخالت موافق بودم. نه به این دلیل که درباره‌ی دولت‌ها توهم داشته باشم - نه! توهم ندارم - بلکه فکر می‌کنم برخی اوقات می‌توان بین منافع دولت‌ها و منافع مردم عادی سازگاری ایجاد کرد. به نفع اروپا و یا حتی آمریکا نیست که روایت‌های افراط‌گرایانه در خاورمیانه رشد پیدا کند. به نفع آنها نیست که گروه‌های جهادگرا در کشورهای خاورمیانه پایگاه داشته باشند، اما این چیزی است که به خاطر خشونت در حال وقوع است. اگر آنها نمی‌خواهند مردم را مسلح کنند - این بهترین راه حل می‌تواند باشد - پس باید منطقه‌ی پرواز ممنوع ایجاد کنند.

به نظر می‌رسد پیش‌فرض عمومی بین چپ‌گرایان و بسیاری از راست‌گرایان این است که وضعیت آشفته و ناخوشایند لیبی ناشی از چند ماه بمباران تانک‌های قذافی توسط انگلیس و فرانسه است. متأسفانه من با این نظر موافق نیستم. به نظرم این شبیه همان نوع رویکرد اروپا محور و غرب محوری است که باور دارد به محض این که سفیدپوستان و یا دولت‌هایشان کاری انجام دهند، آن کار عواقبی در پی داشته و تاریخ‌ساز است. گویا اوضاع کنونی ربطی به این واقعیت ندارد که برای چهار دهه دیکتاتوری‌ای روان‌پریش بر کشور حاکم بوده و در آن سیاست ممنوع بوده است. این واقعیت که انقلابی مردمی وجود داشت و در روزهای اول در ارتش شکاف ایجاد شد نیز بی‌ربط است. این واقعیت که در این کشور تمام جوانان برای دفاع از خود در برابر حملات قذافی، اسلحه حمل می‌کردند، نیز بی‌ربط است. اما بمباران کشور برای چند ماه توسط انگلیس و فرانسه، خیلی خیلی مرتبط است. این نوعی نژادپرستی ابلهانه است، چنانچه گویی مردم عادی هیچ نقشی ندارند.

البته اکنون آشوب وحشتناکی لیبی را فرا گرفته است. می‌توان استدلال کرد که پس از کمک به رها شدن از دست قذافی و کمک به مردم لیبی، شاید آنها باید اندکی بیشتر می‌ماندند - البته آنها دلایل خود را برای کمک به مردم لیبی داشتند، آنها می‌خواستند از لیبی نفت و گاز بخرند و این کار زمانی که قذافی مشغول کشتار مردم بود، از نظر سیاسی امکان نداشت؛ آنها همچنین نمی‌خواستند درست در آن سوی ایتالیا چیزی شبیه سوریه داشته باشند، وضعیتی که اگر

قذافی مانده بود و می‌توانست کشور را تا این درجه دچار سببیت و قساوت کند، اکنون با آن مواجه بودیم. شاید باید چیزی شبیه نیروهای برقرارکننده‌ی ثباتِ سازمان ملل وجود می‌داشت که بتواند شبه‌نظامیان را خلع سلاح کند و آنجا بماند تا یک دولت رسمی یا نوعی نظام جدید بر سر کار بیاید. اما آنها این کار را نکردند، به همین علت فکر می‌کنم استدلال بهتر این است که بگوییم مداخله بیش از اندازه کوتاه بود. شکی نیست که در لیبی، پس از دیکتاتوری طولانی و جنگ‌های داخلی، مشکلاتی وجود دارد. اما پس از سقوط قذافی در لیبی ۵۰۰۰ نفر کشته شده‌اند. در سوریه ۵۰۰۰۰۰ نفر کشته شده‌اند و متأسفانه هنوز رژیم سقوط نکرده است. بسیاری از کشتارها و جابه‌جایی‌ها به دست رژیم صورت می‌گیرد.

چرا در کتاب خود دیدگاه‌های همدل با رژیم را ننگ‌جانده‌اید؟

رابین اسحاق-قصاب: ما با چند تن مصاحبه کردیم، یکی از آنها مخالف انقلاب بود اما طرفدار رژیم هم نبود. ما با طرفداران رژیم مصاحبه نکردیم چون فکر می‌کردیم نظرات آنها پیشتر مطرح شده و رسانه‌های غربی آنها را تکرار کرده‌اند. اما کاری که ما کردیم این بود که زمینه و بستر دیدگاه‌های کسانی را که با آنها موافق نبودیم - از جمله طرفداران رژیم و انواع مختلف اسلام‌گرایان - نشان دادیم. حتی جهادگرایان دیوانه هم اغلب دیوانه نیستند - شاید یک یا دو نفر دیوانه باشند - افکار آنها نیز زمینه‌ای اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی دارد.

برگردان و بازنویسی: هامون نیشابوری